

Mystic Attitude in Abd El-Hamed El Deeb's Poems from the Viewpoint of Mystics Ignorance's Age

Hasan Abdolahi¹, Elham Maryami²

Abstract

In periods of literary history including contemporary age, we're witness to the presence of the mystic poets in the Arabic literature that with their poems were heralded of wishes, and were the plaintiff of deprivation arose from the social system. Abd El-Hamed El-Deeb is among these poets to be considered. Checking what components caused works and the life of the poet to be called mystic contemporary, and whether his poetry has any adjacency with the pioneers of mystics ignorance period or not, are the most important objectives of this research which comes with the methods of descriptive analytical findings. It seems that unity and speaking of facts in the form of poem pieces, and factors such as the riots on deprivation of financial problems, and lack of social position in class system, self satisfaction, the nostalgia, and exile, the death in the way of forgiveness and freedom, are the basis of this nomenclature is deemed to be. Abd El-Hamed, unlike the ancients hasn't seek to show courage, defiance and remedy implantation, his poetry often puts satirize and mocking the key to his criticism and complaints.

Key words: Arabic Poem, Mystics Ignorance Period, Mystic Contemporary, Abd El-Hamed El-Deeb.

اندیشهٔ صعلوکانه در اشعار عبدالحمید الدیب

از رهگذر شعر صعالیک جاهلی

حسن عبدالهی^۱، الهام مریمی^۲

چکیده

در دوره‌های مختلف ادبی از جمله عصر معاصر، شاهد حضور شاعرانی صعلوک در ادبیات عربی هستیم که با اشعارشان منادی آرزوها و شاکی از محرومیت‌های برخاسته از نظام اجتماعی بوده‌اند. عبدالحمید الدیب از جمله این شاعران به شمار می‌آید. بررسی اینکه چه مؤلفه‌هایی در آثار و زندگی شاعر سبب شده صعلوک معاصر نامیده شود و آیا اشعارش قربتی با پیشگامان صعالیک جاهلی دارد یا خیر، از اهداف مهم این پژوهش به شمار می‌آید که با روش توصیفی تحلیلی انجام یافته است. به نظر می‌رسد وحدت موضوعی و سخن از واقعیت‌ها در قالب مقطوعات شعری و عواملی همچون شورش بر محرومیت مالی و نداشتن جایگاه اجتماعی در نظام طبقه‌ای، فخر به خویشتن، غربت و تبعید، مرگ در راه آزادگی و بخشش، اساس این نامگذاری تلقی شود. عبدالحمید برخلاف گذشتگان به دنبال نشان دادن شجاعت و مبارزه‌طلبی و چاره‌گزینی نبوده و در اشعارش اغلب هجو و سخریه را کلید انتقاد و شکایاتش قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: شعر عربی، صعالیک جاهلی، صعلوک معاصر، عبدالحمید الدیب.

1. Associate Professor of Arabic Language and Literature at Ferdowsi University of Mashhad.

2. Ph.D Student of Arabic Language and Literature at Ferdowsi University of Mashhad.

۱. دانشیار زبان و ادبیات عرب، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول).
abd@ferdowsi.um.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه فردوسی مشهد.
ma.elham2014@gmail.com

مقدمه

جامعه عربی، شاهد حضور شاعرانی بوده که به جهت محرومیت مادی و عدم جایگاه اجتماعی، مسیر جنگاوری و غارت را در پیش می‌گرفتند و با شجاعت فراوان رسیدن به آزادی و کمک به محرومان را دستاویز اقدامات خود قرار می‌دادند. برخی نیز کنج عزلت اختیار می‌کردند و درد و رنجشان را برای همگان بیان می‌داشتند، اما آنچه درباره اینان حائز اهمیت بوده نبوغ شعری است و البته کمتر ادیبی است که تسلیم این نبوغ ادبی نشده باشد. حضور این گروه افراد که به صعاليک معروفاند، در ادبیات عرب از گذشته تا به حال امری مورد اهتمام بوده است، به طوری که حسن جعفر نورالدین کتابش *موسوعة الشعراء الصعاليک* را به زندگی تمام شاعران صعلوک در دوره‌های مختلف ادبی با ذکر چندین نمونه شعری از آنان اختصاص داده است. عبدالحمید الدیب شاعر مورد نظر ما در این پژوهش از جمله شاعرانی است که در این کتاب جزء صعاليک معاصر معرفی شده است.

با حمله ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸ میلادی و نفوذ مستشاران انگلیسی در آنجا، دریچه‌ای در مقابل مصری‌ها باز شد برای آشنایی با فرهنگ، تمدن و علوم جدید که این امر، از سویی پیامدهای مثبت برای فرهیختگان و دانش‌آموختگان داشت و از سوی دیگر، اثرات زیان‌باری برای مردم و طبقه فقرا در برداشت؛ چرا که اینان بحران‌های اقتصادی و قیدوبندهای سنگین را بر آزادی‌های سیاسی و فکری مردم تحمیل می‌کردند. در پی اشغال شهرها و مراکز مهم، مردم بسیاری از پیشرفت و رسیدن به خواسته‌هایشان و زندگی آرام بازماندند. در این بین

جمعی قربانی شرایط بد جامعه شدند و تنها عده‌ای توانستند با اعتماد به نفس و با تأثیر پذیری کم از شرایط راه خود را ادامه دهند. عبدالحمید هم به سبب بحران‌های اقتصادی که در دهه سی قرن بیستم در مصر به‌ویژه در منوفیه محل زندگی‌اش رواج داشت، حالات فقر و بدبختی بر او عارض شد و نتوانست همچون ادیبان و سیاستمداران با کسب موقعیت اجتماعی خود را از ناهمواری زمانه برهاند. فقر خوارکننده، ناامیدی از خانواده و خویشان، جابه‌جایی‌های بی‌فایده به سبب لقمه‌ای غذا و سرانجام کینه بر دوستان به‌عنوان تنها سلاح شاعر بوده است (نورالدین، ۱۴۲۸: ۳۷۳).

هدف و ضرورت پژوهش

در این مقاله برای دریافت روحیه صعلوکانه در اندیشه و زندگی عبدالحمید، نخست نگاهی به معیارهای این اندیشه در شعر صعاليک جاهلی، به‌ویژه شغری و عروة بن الورد داشته‌ایم. راهیابی مضامین اشعار صعاليک جاهلی در شعر عبدالحمید، از اهمیت حضور آثار ادبی پیشینیان در نوشته‌های عصر معاصر حکایت دارد که همواره در میان هر صنف شاعران، شاهد تالو رویدادهای ادبی گذشته البته با رویکردی مشابه و متمایز هستیم. باید دانست که نام‌گذاری شاعر به صعلوک از نگاه برخی ناقدان، زمینه نگارش این پژوهش را فراهم کرده است.

سؤالات پژوهش

سؤال اینجاست که چه مضامین مشترکی بین شعر این شاعر معاصر و شاعران صعاليک جاهلی وجود دارد؟

نووعاً برای زندگی شهرنشینی مناسب نبوده است. از این رو، اغلب ساکنانش چادرنشین بودند و با مختصری کشاورزی و دامداری زندگی می‌گذراندند، به‌غیر از قریش که به‌واسطه ادارهٔ خانه کعبه بعد از کوچ کردن از یمن و شام و نیز قحطانیان که به خاطر برخورداری سرزمینشان از باران و حاصلخیزی شهرنشین بودند (هاشم‌لو، ۱۳۸۳: ۵-۶) و از سوی دیگر، به نقل و انتقال کالا می‌پرداختند. از این فعالیت تجاری نوعی اختلال در توازن اقتصادی به وجود آمد و طبقه‌ای از صععلیک فقیر که از قافله عقب بودند به وجود آمدند (خلیف، ۱۹۵۹: ۱۳۵).

صعلوک در لغت به معنی فقیر بی‌چیز، یا تهیدست بی‌پناه است. از مادهٔ «صعلوک»، فعل «صعلکه» به معنی او را لاغر و زبون کرد و «تصعلک الرجل»: آن مرد تهیدست و بی‌پناه شد، به کار برده‌اند (ابن منظور، ۱۹۹۰: ۸۵۱).

ساده‌ترین واژه از این ماده «صعل» به معنی ریز سر، یا حیوان ریخته پشم و موی و «صعل» به معنی نازک و لاغر و «صعله» است که درخت نخل کج و بی‌برگ را گویند (ابن فارس، ۱۹۹۱: ۳/۲۸۶). بی‌تردید معنای این واژه با مفهوم فقر و نداری مرتبط است. چشم‌اندازهای بیابان گرم و سوزان، حیوانات صحرا، قحطی فراگیر، احساس فقر شدید، شکایت از جایگاه اجتماعی پایین، عدم ارزشمندی در جامعه و ناتوانی در بهره‌مندی از زندگی، عدم مساوات و محرومیت از تمام و سایل شرعی در زندگی (خلیف، ۱۹۵۹: ۳۲-۳۳) و سرانجام خوی شهامت و هتاکی عرب‌هایی که غارت را راهی برای رسیدن به موقعیت بهتر می‌دانستند، دستاویز اشعار

- و آیا تفاوت دورهٔ تاریخی بر نگرش و اشعار شاعر اثرگذار بوده و او را متمایز کرده یا خیر؟ با نگاهی به زندگی‌نامه عبدالحمید و بررسی اولیه اشعارش که رنگ اسلوب شعر کهن دارد، به دریافت تشابه مضمونی رسیده است و البته تمایزاتی که قابل چشم‌پوشی نیست.

پیشینه تحقیق

دربارهٔ این شاعر مصری و اشعارش پژوهش‌هایی انجام شده است که برخی از آنها عبارت‌اند از: «عبدالحمید الدیب شاعر البؤس و الفاقه و الحرمان» نوشته علی متولی صالح در مجله الرساله و یا «عبدالحمید شاعر البؤس و الهجاء» نوشته احمد الجندی در مجله المعرفة. البته کتاب‌هایی در تحلیل اشعار وی تألیف شده همچون *الشاعر البؤس، عبدالحمید الدیب اثر عبدالرحمن عثمان و عبدالحمید الدیب حیات و شعره* نوشته فتحی الرملى و کتب دیگر. در این مقالات و کتاب‌ها اغلب به توضیح درون‌مایه و بازخوانی اشعار و شخصیت شاعر پرداخته شده برای کسانی که شناخت کمتری داشته یا اصلاً این وی را نمی‌شناختند، اما از آن روی که وی را میراث‌دار کوچک صععلیک بر شمرده‌اند و در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد، دربارهٔ اندیشه صعلوکانه در ادبیات شاعر و ملقب شدن وی به این عنوان با نگاه به شعر قدیم، پژوهشی مستقل صورت نگرفته است.

مختصری پیرامون صععلیک و نمونه اشعار آنان

شبه‌جزیره عربی که سرزمینی است خشک و سوزان،

این سخن‌سرایان عصر جاهلی شد.

اینان در سرودن خود را به سختی نمی‌انداختند و بسیاری از امور محسوس زندگی را در قالب ابیات و تشبیهاتی بیان می‌کردند. صُعلوک از گرسنگی بیابان و فقر سیاه خبر می‌دهد، آن‌گونه گرسنگی در تابستان که چشم را از نور عاری می‌سازد. آن‌گونه تشنگی‌ای که شاعر صُعلوک با قَطَا (مرغ ریگ‌خوار) بر سر جرعه آبی رقابت می‌ورزد و دست‌آخر انسان، مرغ را تشنه باقی می‌گذارد (همان: ۴۶ و ۲۸). اینان که از جانب اهل و قبیله خود طردشده بودند، در اشعارشان گاه در یک قصیده لفظ صُعلوک را به هر دو معنی فقیر و راهزن به کار می‌بردند. عروة بن الورد در یکی از قصایدش مقایسه‌ای دارد بین صُعلوک فقیر که زندگی را راکد و خود را با درخواست از مردم و ذلیل کرده و نوع دوم که خود را بالاتر از مردم می‌بیند و شجاع و بی‌باک است.

لحی الله صُعلوکاً إذا جنَّ لیلَه

مضى فی المشاشِ ألفاً کلَّ مجزر

یعدُّ الغنی من دهره کلَّ لیلَه

أصاب قراها من صدیقِ میسر

قلیلُ التماسِ المالِ إلا لنفسه

إذا هو أضحی کالعریشِ المجور

(عروة بن الورد، ۱۹۹۸: ۶۶)

ترجمه: «خدا لعنت کند صُعلوکی را که هنگام تاریکی شب در پی یافتن سر استخوان‌های نرم است و با کشتارگاه‌ها انس و الفت دارد. تمام ثروت و خوشبختی در روزگارش زمانی است که از دو ست متمکن به نان و نوایی برسد. طلب زاد و توشه اندک نمی‌کند، جز برای خودش آنگاه که همچون کومه فروریخته بر روی زمین پخش می‌شود».

در این اشعار شاعر از صُعلوکی سخن می‌گوید که به هنگام تاریکی شب در آشغال‌دانی‌های کشتارگاه‌ها به دنبال استخوان‌های دور می‌گردد و به دنبال رفع نیاز از این و آن است و نوع دیگر صُعلوک را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

ولله صُعلوکٌ صفیحةٌ وجهه

كضوءِ شهابِ القابسِ المتنور

مطلاً علی أعدائه یزجرونه

بساحتهم زجر المنيح المشهر

وإن یعدوا لایأمنون اقترابه

تشوف أهل الغائب المتنظر

فذلك إن یلق المنيه یلقها

حمیداً و إن یستغن یوما فأجدر

(همان: ۶۷)

ترجمه: «شگفتا از آن صُعلوکی که چهره‌اش همچون نوری درخشان است. او بر دشمنان خود مشرف است و آنها او را با تیرهایی همچون تیرهای قمار از حریم خود می‌رانند. این‌گونه می‌شود اگر دشمنان از او دور شوند، از نزدیک شدنش در امان نیستند و در هر لحظه منتظر نبردی می‌باشند. همچون خانواده فرد غایبی که پیوسته در انتظارند و به هر سو نگاه می‌کنند. پس آن فرد اگر مرگ را دریابد آن را به فال نیک می‌بیند و اگر توانا شد و مرگ او را فرانگرفت، پس او چه شایسته و سزاوار است برای زندگی».

تو صیف غارتگری برخی از این صُعلوکان در

بسیاری از کتب ادبی و تاریخی نقل شده است. مثلاً

نگاهی به شعر شاعر

عبدالحمید میراث‌دار کوچک صعالیک است که با استعداد شعری‌اش شناخته شد. برخی معتقدند که او در زمینه نگارش نثر و نظم با کسی رقابت نمی‌کرد یا از کسانی نبود که استعداد خود را در بازار تجارت حزبی می‌فروشد و به خاطر مال هم کسی را مدح نمی‌کرد (رضوان، ۱۹۷۶: ۶۵۶). وی از شاعرانی است که صدای شعری او با احساس حزن و رنج خود و مردمانش آمیخته‌شده و شعر خود را از واقعیت زندگی گرفته است. وی گمان می‌کرد با استعداد خدادادی در شعر می‌تواند از ورطهٔ فقر رهایی یابد؛ البته اگر جامعه به شعر به‌عنوان یک وظیفهٔ اجتماعی شایسته احترام نگاه می‌کرد، این امر ممکن بود (الدقاش، ۱۹۹۸: ۲۸۴). بیشتر اشعارش بازتاب گرسنگی و نداشتن سرپناه و از سویی هجو به جامعه و برخی صاحبان ادب است. آنچه این ادیب را به گذشته پیوند داده است، تصاویر بدوی و ردپایی از شعر جاهلی است که در قصائدش به چشم می‌آید. با این نظر که شاعر، فرهنگ خودش را از قرآن و مملقات و بخش‌هایی از شعر عرب وام گرفته است (عثمان، ۱۹۶۸: ۱۹۹). اسلوب وی از مبالغه نامناسب و تکلف به دور است. به همین جهت قریحه‌اش طراوت و تازگی شعر حضری را ندارد. برای مثال در مطلع یکی از قصاید همچون مطلع شعر جاهلی از دیار محبوب و ترک کردن دوستان می‌سراید:

خلیلی عوجا نلتمس لقلوبنا
من الهم سلوی، لا أبا لأبیکما

(رضوان، ۲۰۰۵: ۲۸۶)

آورده‌اند که شنفری ۹۹ نفر را به هلاکت رسانده است (نورالدین، ۲۰۰۷: ۲۱)؛ گرچه در کنار این روحیه خشونت، برخی ویژگی‌های مثبت اخلاقی هم داشته‌اند که در ادامه با ذکر شواهد شعری با آنها آشنا خواهیم شد. کوتاه سخن اینکه شعرای صعلوک به ویژگی شجاعیت، کرم، جنگاوری و غارتگری و کمک به فقیران مشهورند که هر شاعری چون شنفری، عروقه، حاتم و افراد دیگر به یک یا چند مورد از این ویژگی‌ها متصف‌اند. شعر صعالیک بیانگر روحیات و بازتاب واقعیت‌هاست.

زندگی عبدالحمید الدیب

عبدالحمید الدیب در سال ۱۸۹۸ م. در روستای کوچک کمشیش از توابع استان منوفیه متولد شد (نورالدین، ۲۰۰۷: ۳۷۴). پدر او سید الدیب قصاب بود و عبدالحمید نیز در روزگار نوجوانی به علت شدت فقر خانواده، همراه پدر به این شغل خشن مشغول شد. پدر که شیفتهٔ قرآن بود، او را برای آموزش به فقیه روستا سپرد (عثمان، بی‌تا: ۱). عبدالحمید در دههٔ دوم زندگی، برای فراگیری علوم به الازهر مصر رفت و از آنجا به دارالعلوم که به دانشجویانش حقوق ماهیانه می‌دادند، متمایل شد، اما تعلیم خود را در آنجا به پایان نرساند و از آن پس به علت فقر و بیچارگی زندگی‌اش سیر قهقرایی گرفت. بعد از مدتی به مواد مخدر اعتیاد پیدا کرد. وی همواره جامعه و اطرافیان را عامل بدبختی خود می‌دانست تا اینکه در سن ۵۴ سالگی به علت سکنه از تمام غم و اندوه‌ها و فقر رهایی یافت (عثمان، بی‌تا: ۱-۲).

ترجمه: ای دو ستانم راه بگردانید. ای بی پدران!
برای قلب‌های اندوهگین خود خواهان تسلی و
تسکین هستیم.

در بیت قبل همچون شاعران جاهلی لفظ
«خلیلی» را برای مخاطب ساختن دو نفر به کار
می‌برد؛ در حالی که دو نفری وجود ندارند. مانند این
بیت نابغه جعدی است که می‌سراید:

خلیلی عوجا ساعةً و تهجّرا
لو ما علی ما احدث الدهرُ أو ذرا

(الجعدی، ۱۹۶۴: ۶۰)

و یا همچون شعر اطلال بر خرابه‌های قصری
مهجور می‌گیرد که حوادث روزگار بر تهی شدن و
ویرانگی‌اش توطئه کرده و شاعر نیز از این حوادث
درمان نخواهد ماند:

لو استطیع البکاءَ یا ایُّها الظلُّ

بکیتُ حتی شکت من دمعی المقلُّ

اری الحوادثُ آسادا... مقذفةً

علیّ دون أَلوری تعدو و تقتل

(رضوان، ۲۰۰۵: ۳۲۰)

ترجمه: «ای خرابه‌ها اگر می‌توانستم بگیریم،
می‌گریستم تا جایی که کاسه چشمم از اشکانم شکوه
کند. حوادث را چون شیرانی یورشگر می‌بینم، تنها بر
من می‌تازند و مرا می‌کشند».

در شعر عبدالحمید ابیاتی پراکنده نیز به چشم
می‌آید برگرفته از آیات قرآن. همچون بیت زیر که
ثمره خویشتن‌داری در فقر را عفت و پاک‌دامنی
می‌بیند، شاعر به آیه ۲۷۳ سوره بقره «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ
أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ
يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ»
اشاره دارد:

فکم مُعَوِّزٍ قَد كَسَاه الْإِبَاءُ
حِصَانَهُ ذِي الْقَدْرِ الْغَالِيَاتِ

(رضوان، ۲۰۰۵: ۳۲۶)

ترجمه: «چه بسیار در مانده و نیازمندی که
خویش‌تنداری و خودداری به او لباس پاکدامنی و
عفتی ارزشمند و گران‌سنگ پوشانده است».

شعر این شاعر برگرفته از امور محسوس
پیرامون است. کاربرد واژگان ثقیل و متروک در
شعرش به چشم نمی‌آید. تشبیهات ساده و پیش پا
افتاده‌اند و ابیاتش مثال خوبی برای نشان دادن قواعد
و اصول صرفی و بلاغی نیست. وی در تمامی
اغراض و صنف، مدح، غزل و اخوانیات طبع‌آزمایی
کرده، اما شکوه و هجا بر شعرش غلبه دارد (همان:
۲۸۷). عبدالحمید گرچه با ادبیات کهن عربی آشنایی
داشته و بارقه‌هایی از آن را در ابیاتش پیاده کرده، اما
به نظر نویسنده این شباهت نام‌گذاری وی به شاعر
صعالیک از دید ناقدان با جستاری در فهم ابیات وی
مشخص می‌شود؛ چراکه به حتم شاعران صعالیک
شباهت‌هایی به هم خواهند داشت که در ادامه بدان
اشاره می‌شود.

بحث و بررسی شعر عبدالحمید متأثر از صعالیک جاهلی

عبدالحمید با توجه به سبک زندگی و تمرش بر
ارزش‌های جامعه و تنگدستی او نسبت به مردم به
شعرای صعالیک در میراث گذشته عربی نسبت داده
می‌شود. چنانچه پیشتر گفتیم، صعلوک در ریشه
لغوی به معنای فقر و احتیاج شدید است، اما این
حالت برای شاعران به معنای فقر و تمرد با هم است.
عبدالحمید الدیب از لحاظ روحیه انقلابی در مخالفت

می‌برد، دوری جسته‌اند. همان‌طور که در موضوعات شعری‌شان می‌بینیم حوادث را به‌دقت ثبت کرده‌اند و هر آنچه بر سرشان آمده به‌دقت و توجه وصف می‌کنند (همان: ۱۷۲). شاعر صعلوک از واقعیتی که در آن زندگی می‌کند تصویر راست و دقیق به‌دوراز خیال و مبالغه ارائه می‌کند. در ادامه بحث موضوعات شعری مشترک را مطرح می‌کنیم که عبدالحمید با الهام از ادبیات جاهلی و شیوه صععلیک گذشته به کار گرفته است. از آن روی که وی قرائتی از متون گذشته داشته است.

فقر و محرومیت مادی و اجتماعی

صععلیک در جامعه‌ای با نظام طبقاتی زندگی می‌کردند که توجه به نسب و قبیله، جای درایت و کاردانی افراد را گرفته بود و از این‌رو، ثروت و قدرت ملاک تمایز و ارزش‌دهی تلقی می‌شد و دو طبقه فقیر و ثروتمند محصول چنین جامعه‌ای هستند.

فقیر شخص ضعیفی است که در جامعه نباید حق ثروتمندان را ضایع کند، درحالی‌که ثروتمندان می‌توانند به خواری و پستی وی بیفزایند، پس صعلوک یا باید تا لحظه مرگ با زبونی سر فرود آورد و یا دستی به شورش برآورد. صععلیک ثمرهٔ این تعارض طبقاتی هستند. با نگاه به معلقه معروف شنفری می‌توان نشانه‌های فقر را در شعرش دریافت. او که از اهل و قوم خود طرد و روانه بیابان‌ها شده، شب را به صبح در جوار حیوانات سپری می‌کند و روزگار دربه‌دری و گرسنگی را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

أطوی علی الخُمص الحویا، کما انطوت

با فقر و نقض جایگاه اجتماعی و نادیده گرفته شدن با وجود توانایی و استعداد یکی از شاعران صععلیک به شمار می‌آید (رضوان، ۲۰۰۵: ۷). صععلیک ابرمردهایی تیزرو و با استقامت بودند که با غارت و چپاول بر ساختار و قوانین و عادت‌ها و ارزش‌های قبیله‌ای شوریدند که هدف نابودی ساختار طبقه‌ای را با خود داشته‌اند. شعر صعلوکی همان‌طور که یوسف خلیف بیان می‌دارد، تصویر فوتوگرافی است که لنز دوربین صععلیک آن را ثبت می‌کند (خلیف، ۱۹۵۹: ۲۸۳). در دریافت این نوع نگرش در شعر عبدالحمید نخست ظواهر فنی شعر صععلیک را می‌توان مطرح کرد که در شعر الدیب نمود یافته است. زندگی صععلیک زندگی توأم با نگرانی و اضطرابی است که در راه معیشت به مبارزه مشغول‌اند. پس آیا این امر به شاعر این امکان را می‌دهد که به دنبال بازنگری و زیباسازی شعرش باشد؟ از این‌روست که شاعر اضطرابات روحی‌اش را در قالب مقطوعات کوتاه و موجز بیان می‌کند.

مقطوعات شعری از دوران گذشته همواره جزو اشکال هنری مورد استفاده در نزد عرب‌ها بوده است؛ به‌طوری‌که گفته شده آغاز پیدایش شعر به این شکل بوده است. در بیت‌های کوچک که فرد نیازش را می‌گفته است. شعر صععلیک هم مقطوعات کوتاهی است که از بیست بیت تجاوز نمی‌کند مانند تائیه شنفری و چه بسا علت آن عدم شیوع شعر صععلیک باشد؛ چراکه قبایلشان آنان را کنار گذاشته‌اند (مروء، ۱۳۸۶: ۱۷۰). وحدت موضوعی از ظواهر فنی شعر صععلیک است و وقتی به موضوعات شعر صععلیک نگاه می‌کنیم می‌بینیم که اینان از غوطه‌ور شدن در عالم خیال که آنان را از جهان واقعیت به عالم اوهام

خُيوطُهُ ماري تُغار و تُفْتَلُ
وَأغدو على القوتِ الزهيدِ، كما غذا

و أزلّ تهاده التناثُ، أطلّ
(الشنفرى، ۱۹۹۶: ۶)

ترجمه: «روده‌هایم را بر گرسنگی در هم می‌پیچم چنان‌که نخ‌های ریسنده درهم می‌پیچید و محکم می‌گردد و بافته می‌شود. صبحگاهان با غذای اندک روز خود را آغاز می‌کنم، چنان‌که گرگ لاغر میان خاکستری‌رنگ - که بیابان‌ها او را به این طرف و آن طرف می‌کشاند - روز خود را آغاز می‌کند».

جسم نحیفش را توصیف می‌کند که استخوان‌ها بالشت او شده و همچون مهره‌هایی از کم‌گوشتی ثابت مانده‌اند:

ألف وجه الأرض، عند افتراشها

بأهدأ تنبيه سَناسنُ قُحْلُ
(همان: ۶۷)

ترجمه: وقتی زمین را بستر خود می‌سازم با آن انس می‌گیرم، آن‌هم با شانه‌ای سخت و خمیده که مهره‌های خشک، پشت کمر آن شانه را برافراشته.

ویژگی قابل ملاحظه‌ای است که در لابه‌لای اشعار عبدالحمید به‌وفور دیده می‌شود و آنچه قابل توجه و تمایز است، استفاده از زبان طنز برای اعلان نارضایتی از شرایط می‌باشد. به نظر می‌رسد که او با این کار خود را از هجمه مستقیم معترضین به دور داشته و این نوع کلام را وسیله‌ای برای بیان محرومیت‌های خود و اطرافیانش قرار داده است. همچون این ابیات که با طنزی زیبا از فقر در سرمای زمستان گله‌منداست:

إيه يا فصل الشتاء يا عدو الفقراء

خاننی فیک غذائی.. خاننی فیک کسائی
حين عزّ الدفءُ فی داری و فی دور الأصدقاء
قلتُ لله تعالی: «اجعل النارَ جزائی»
(رضوان، ۲۰۰۵: ۴۰۵)

ترجمه: ای فصل زمستان، ای دشمن فقیران، باز هم بگو برای چه در غذا و لباسم بر من خیانت کردی. وقتی گرما در خانه من و دوستانم با ارزش شد، به خداوند بلندمرتبه گفتم «آتش (جهنم) را پاداش من قرار بده».

عبدالحمید الدیب شخصیتی است ناشناخته که شرح و حالش را با زبان شعری برای همگان بیان می‌دارد. آنگاه که حجره کوچکش در کوی الازهر را به تصویر می‌کشد، آن را با گورستان مردگان برابر می‌داند و تمام دارایی‌اش را ردای کهنه‌ای می‌بیند که رویش می‌اندازد. به ظن ما چون کفن مردگان است:

أفی حجرتی یا رب، أم أنا فی لحدی

ألا شدّ ما ألقى من الزمنِ الوغدِ
ترانی بها کلّ الأثاثِ فمُعطفی

فراش لنومی أو وقاء من البرد!
(رضوان، ۲۰۰۵: ۲۵۶)

ترجمه: «خدایا آیا من در اتاقم هستم یا در گور خودم، هان! چه سخت است آنچه می‌رسد بر من از این روزگار پست و فرومایه. من را با تمام اثاث و وسایل می‌بینی، پس تنها پالتو من رختخواب برای خوابم یا محافظ در برابر سرما است».

شاعر از زندگی نصیبی برای خود نمی‌یابد جز آرمیدن بر درختی خشک که نسیم هم برای او باد سوزان و داغ دارد:

حظی هو الأیکه الخرساء ذابله

هو النسیم سموماً غیر خفاق

(همان: ۳۱۷)

ترجمه: «بهره من آن درخت پژمرده و بی صدا و آن نسیم با وزش بادهای گرم و سوزان بی حرکت اند».

این نوع حیات که برگرفته از فقر مادی است، در زندگی گذشتگان تا معاصران به چشم می‌آید. البته تو صیف گذشتگان به جهت کاربرد تشبیهات و تنوع واژگان ابیات فراوانی از این دست را به خود اختصاص داده است. بر تمامی اشعار عبدالحمید حتی آنجا که زبان به سخره و هجو گشوده و از آزادگی و شرافت دم می‌زند، بارقه‌های از فقر و محرومیت نهاده شده است.

محرومیت اجتماعی و خرده‌گیری به سیاستمداران در سطح قانون‌مندی و قانون‌گذاری ویژگی‌ای است که تنها صعلوک معاصر آن را به خود تاجر به کرده است. عبدالحمید از نظر اجتماعی همچون بزرگان دیگر چون طه حسین، عقاد و مازنی نتوانست خود را از ورطه فقر و سختی برهاند و با احزاب سیاسی که حامی ادبا بودند، ارتباط خوبی برقرار کند. او با این باور که احزاب برای منافع نزع دارند نه از روی اصول، زبان به اعتراض می‌گشاید و از اوضاع شکایت می‌کند:

بأی قوانین الحیاة نَساس

وفی کلِّ یوم بالطعام نداس؟

إذا ما أبینا الذلَّ قالوا: تکبرا

و یغتابنا فی العالمین جَساس

و تقطع أیدینا تُقدِّم بالهدی

وأیدی اللئام «تباس»

(رضوان، ۲۰۰۵: ۳۱۲)

ترجمه: «با توجه به کدامین قوانین هستی،

رهبری می‌شویم و هر روز توسط عده‌ای عوام لگدمال می‌شویم. آنگاه که از ذلت و خواری پرهیز و دوری کردیم گفتند: تکبر ورزیدید و جاسوسان پشت سر ما بدگویی کردند. دست‌های ما که به سمت هدایت پیش می‌رفت را قطع کردند و دستان فرومایگان و انسان‌های پست، بوسیده می‌شود».

البته فتحی الرملی در کتابش چنین می‌نویسد که عبدالحمید عقیده سیاسی‌اش را پنهان نمی‌کرد، در مقابل دستمزدی که برایش تعیین می‌شد، احزابی را مدح و حزبی دیگر را با دریافت نظیر همان دستمزد هجو می‌کرد یا بیشتر با خصومت شخصی، افراد حزبی را هجو می‌کرد (الرملی، ۱۹۴۴: ۲۳). بدین سبب نتوانست با دوگانگی شخصیتی و عدم تعادل روحی و فقر فردی به جایگاه مناسب اجتماعی دست یابد. روحیه سرکش، شکایت از روزگار و هجوه بر جامعه اشعار او را پر حرارت و صادقانه کرده است. او با جسم ضعیفش جرأت سلاح به دست گرفتن را نداشت پس سلاح نابودگر دیگری را به کار گرفت. سلاح شعر گزنده و مسخره‌گر که بدخواهانش را در هم می‌کوبید و در اغلب مفاهیم شعری این روح سرکش و شکایت‌کننده وجود دارد:

أشدّ ما ألقاه یومَ رزیئتی

أن أجعلَ الهجوَ الوجیعَ سلاحی

(رضوان، ۲۰۰۵: ۳۵۲)

ترجمه: «شدیدترین چیزی که در روز مصیبت

و بیچارگی‌ام ایراد می‌کنم؛ هجوی دردآور است که آن را سلاح خود قرار می‌دهم».

نگران راه سفر پیش می‌گیرد، درحالی‌که اندیشه‌اش را به کار می‌بندد.

صعلوک خواهان آزادگی و دستیابی به جاودانگی است. او حریصانه مرگ شرافتمندانه را آرزو می‌کند (رومیة، ۱۹۹۶: ۲۲۸). عروه بن ورد مرگ را بر زندگی فقیرانه و منت و فریبندگی نزدیکان ترجیح می‌دهد، او عزت و کرامتش را حفظ می‌کند:

فَللموتُ خیرٌ من حیاةه
فقیرا و من مولی تدبّ عقاربّه

(عروة ابن الورد، ۱۹۹۸: ۴۸)

ترجمه: «مرگ برای آزادمردان بهتر از تهیدستی و خویشاوندان غل‌وغش‌دار و زیان‌رسان است». عبدالحمید هم مرگ فقیر را بر تحمل محرومیت‌های دنیایی ترجیح می‌دهد و آن را شفاف‌دهنده و رهایی‌بخش جان کسانی می‌داند که عرصه زندگی بر آنان تنگ شده است:

إذا المألُ لم یشف الغلیل من امری
فأشفی من المأل المنیة و الدم
و إن أنت لم تدرک حنانا لعیشة
فإن الردی أحنی علیک و أرحم
(رضوان، ۲۰۰۵: ۳۳۶)

ترجمه: «وقتی مال و دارایی تشنگی انسان را شفا نمی‌دهد، پس مرگ و خون شفاف‌دهنده‌تر از مال هستند. اگر تو در زندگی رحم و دلسوزی را نفهمیدی پس همانا مرگ دلسوزتر مهربان‌تر است بر تو».

او در دوران زندگی‌اش به اوضاع سیاه مصر اعتراض می‌کرد که در کنار مقام و منصب زمینداران و وزرا و فرماندهان احزاب برای دزدان و طمع‌کاران هم منصب و جایگاهی وجود دارد:

تَحیرتُ فی مصر فمرجعُ خیرها

الی ثعلب یعدو علی الناسِ أو الذئب

إذا ما کشفنا کنزها أض تبره

لمن لم یکن منه علی مرکب صعبٌ

(همان: ۳۶۵)

ترجمه: «درباره مصر شگفت‌زده‌ام که خیر آن به روباه و گرگانی برمی‌گردد که بر مردم هجوم می‌آورند. وقتی گنج آن (مصر) را کشف کردیم طلای قیمتی شد برای کسانی که دیگر بر مرکب خود سختی و دشواری وارد نمی‌آوردند».

آزادگی و آمادگی برای مرگ

سخن از جوانمردی و آزادگی ویژگی قابل ستودنی حاکی از اوج مفاهیم زیبای شعری است. صعلایک سرکش، زبونی و پستی و آنچه جامعه بر آنان تحمیل می‌کردند را نپذیرفته و اغلب با آداب و رسوم جامعه‌شان موافق نبودند (الخشروم، ۱۹۸۲: ۱۵۰).

صعلوک یقین دارد که زمین برای آزادمردان گسترده و بی‌انتهاست و با سعی و تلاش می‌توان از تباهی و ظلمت رهایی جست:

لعمرك ما بالارض ضیقٌ علی امری

سری راغباً او راهباً وهو یعقل

(السنفری، ۱۹۹۶: ۵۸)

ترجمه: به جانت سوگند که عرصه زمین تنگ نباشد بر آدمی که شبانگاه، امیدوارانه یا ترسان و

وتعلم نفسی أنه سوف يهجع

(عروة بن الورد، ۱۹۹۸: ۸۳)

ترجمه: «بستر من بستر مهمان است و خانه‌ام

خانهٔ او و زنان زیبارو هم نمی‌توانند مرا از او به خود مشغول کنند. با او سخن می‌گویم؛ چراکه سخن گفتن هم از اسباب پذیرایی ست و من می‌دانم او به‌زودی خواهد خوابید و آنگاه به کار خویش خواهم پرداخت».

و در قصیده‌ای دیگر خواهان نیک‌نامی است و با این اعتقاد که رمز جاودانگی پس از مرگ خیر و نیکی است:

ذینبی و نفسی أم حسان إننی

بها قبل أن لا أملك البیع مشتری

أحادیث تبقی و الفتی غیر خالد

إذا هو أُمسی هامةٌ تحت صیر

(همان: ۶۷)

ترجمه: «ام حسان مرا به حال خود واگذار؛ زیرا

قبل از اینکه مرگ به سراغ من بیاید، خریدار نام نیک هستم. چراکه نام نیک جاودانه است و هر انسانی در آن زمانی که در گور قرار می‌گیرد فناپذیر است».

در باره عبدالحمید، به‌رغم پراکندگی‌های شعری، سرکشی و زیاده‌روی، هم‌عصرانش به وجود اخلاق شریف و متعالی در نهاد وی معترف بوده‌اند؛ چراکه او با تمام بی‌ثباتی و گاه جنون ناشی از بی‌ثمرگی در میان هموطنان، باز بر عزتمندی و فداکاری‌اش فخر می‌فروشد و از صبر و ایمنان سخن می‌راند:

وعزاً أنماطِ قومی من ثرائهم

یفنی، و عزى من بؤسى هو الباقي

عزى بصبرى و ايانى و تضحيتى

خُذنى إذا ما المالُ أُمسى عسيرا

فالموتُ خيرٌ من حياة الفقير

(رضوان، ۲۰۰۵: ۳۶۲)

ترجمه: «این جمله را از من پند بگیر، وقتی

دامنهٔ مال و ثروت تنگ و سخت می‌شود، پس مرگ بهتر از زندگی فقیرانه است».

باید دانست خلق و خوی صعلوک‌ها شرافتمندانه بوده و برای مصونیت در برابر آنچه جوانمردی و کرامتشان را خدشه‌دار می‌کرد، عفت و مراقبه بی‌انتهای داشته‌اند. در تمام رفتارهای اجتماعی با این عفت و اخلاق بزرگوارانه از دیگران متمایز می‌شدند و به جزء کسانی که از این اخلاق و عفت به دور بودند، بقیه افراد به عفت و اخلاق شناخته می‌شدند و البته این نظر هم مورد انکار راویان اخبار بوده است (حفنی، ۱۹۸۷: ۳۳۷).

روحیه بخشش و مهمان‌نوازی

به‌رغم روحیه خشن و هتاک صعالیک، اما اینان از برخی ویژگی‌های انسانی و سجایای اخلاقی همچون جود و کرم و مهمان‌نوازی به دور نمانده‌اند. به‌راستی که فریاد آنان برای آزادی و آزادگی تمام انسان‌های بی‌نوا و مطرودی بوده که جایگاهی نداشته‌اند و خود به‌رغم فقر و نداری به جود و مهربانی متصف شده‌اند. چنان‌که صعلوکی همچون عروه تمام اهتمامش به مهمان‌بی‌پناه است و نهایت جود او آن است که علاوه بر بخشش مادی بخشش معنوی هم دارد. می‌گوید:

فراشى فراش الضيف والبيت بيته

ولم يلهنى عنه غزالٌ مُقنع

أحدثه إن الحديث من القرى

وبالحفاظِ علی دینی و اخلاقی...

(رضوان، ۲۰۰۵: ۳۳۱)

ترجمه: «عزتمندی و افتخار قوم من به دولتمندی و وفور نعمتشان از دست رفتنی است؛ درحالی که عزتمندی من بر بینوایم ماندگار است. عزت من به صبر و ایمان و فداکاری من است/ و بر حفظ دین و اخلاق من است».

عبدالحمید خود را یاور درماندگان و

ستمیدگان می‌داند و می‌گوید:

أَسْجُنُ مِنْ عَوْنِ اللَّهَيْفِ وَ غَوْثِ
وَ نُصْرَتِي الْمَظْلُومِ سَجِنًا مُؤَبَّدًا

(همان: ۳۳۸)

ترجمه: «آ یا به خاطر یاری در مانده زندانی می‌شوم و کمکم به مظلوم زندانی ابدی در پی دارد؟».
صعلوک جاهلی آنچه خود داشته را در دسترس دوست و مهمان قرار می‌داده با این نظر که کرامت انسانی جزء لاینفک وجود آدمی است. مثلاً نزد عروه بن الورد غارت و چپاول وسیله و هدف نهایی نبوده، بلکه وسیله و هدف این کار تحقق‌گرایش انسانی و اندیشه سوسیالیستی او بوده است (خلیف، ۱۹۵۹: ۴۹).

عبدالحمید هم بر یاری مظلوم و پست‌نیده

شمردن سجایای اخلاقی و صبر معترف است و زبان به شکایت از اوضاع خود و همگنانش می‌گشاید، اما همچون گذشتگان که به‌رسم مهمان‌نوازی سفره می‌گسترانند و خانه را خانه مهمان قرار می‌دهند و با شجاعت از دوستان دفاع می‌کنند به دورمانده است.

فخر به خویشتن نه فخر طبقه‌ای و قبیله‌ای

نظر صعلوک بر این است که وی در شجاعت، فکر و اندیشه توانمندتر از دیگران بوده، ولی با وجود این از ثروت و مکنت برخوردار نیست؛ چراکه او حاضر نشده برای رسیدن به مال و ثروت و غذاهای لذیذ، خود را به کارهای پست و غیرانسانی آلوده کند. او خاک می‌خورد، اما منت ناهلان را نمی‌کشد:

وَ اسْتَفُّ تُرْبَ الْأَرْضِ كِي لَا يَرِي لَهُ

عَلَى مِنَ الطَّوْلِ أَمْرًا مَطْوَلًا

وَ لَوْلَا إِيْتِنَابُ الذَّمِّ لَمْ يُلَفَّ مَشْرَبًا

يُعَاشُ بِهِ إِلَّا لَدَى وَ مَأْكَلًا

(الشنفری، ۱۹۹۶: ۶۳-۶۲)

ترجمه: خاک خشک بیابان را می‌خورم تا انسان بخشنده نبیند که به خاطر فضل و احسانش بر من برتری دارد/ اگر پرهیز از عیب و عار نبوده، هیچ خوردنی و نوشیدنی نبود مگر آنکه در نزد من یافت می‌شد که به‌واسطه آن امرار معاش کنم.

عبدالحمید از روحیه انسانیت و شاعریت که در این صعلوک وجود داشته به دور نمانده است. او در شعرش با افتخار به وجودش، گر سنگی و فقر را همچون سایه، ملازم و همراه زندگی‌اش می‌بیند و هیچ منع و ابایی ندارد که بگوید:

أَنَا أَغْنِي أَمْرِي بَدْمِي وَ عَرْضِي

وَ إِنْ جَرَدْتُ مِنْ جَاهٍ وَ مَالٍ

(رضوان، ۲۰۰۵: ۳۹۴)

ترجمه: «من در خون و آبرو ثروتمندترین فرد هستم گرچه از مقام و دارایی جدا مانده‌ام».

شاعر فقر را از بدقابالی برآمده از حسادت کینه‌توزان و نزاع با دورویان و منافقان می‌داند، تا جایی که سرچشمه وجودش را بر کرامت اخلاقی می‌بیند. در یکی از قصایدش می‌گوید:

طبیعت است. در طبیعت خبری از ارتباطات
سوداگران نیست.

صعالیک از ناامیدی شان نسبت به مردم سخن
می‌گویند. به همین خاطر به صحرا روانه شدند و
زندگی با جهان حیوانات را برگزیدند و این جهان را
بر دنیای آدمیان ترجیح دادند. با این نظر که حیوانات
بیشتر از انسان‌ها اخلاص دارند، عقیده داشتند
حیوانات دزدی نمی‌کنند، به عهد خود وفادارند و
سوءاستفاده‌کننده نیستند (الخشروم، ۱۹۸۲: ۱۴۳).

شنفری می‌گوید:

و لی، دونکم، أهلون: سید عمّس
و أرقط زهلول و عرفاء جیال
هم الرهط لا مستودع السر شائع

لديهم و لا الجانی بما جرّ یخذل
(الشنفری، ۱۹۹۶: ۵۹)

ترجمه: «مرا غیر از شما خویشاوندانی است که
آنها عبارت‌اند از گرگ تیزرو، پلنگ نرم پوست و
کفتار یال‌دار. فقط اینان خویشاوندان من‌اند؛ زیرا
رازی که نزدشان به ودیعه گذاشته‌شده، فاش نمی‌شود
و فرد جنایت‌کار به آنچه انجام داده خوار و تنها
نمی‌شود».

عبدالحمید هم از آوارگی و بی‌جا و مکان بدون
محرومانی می‌گوید که خود یکی از آنهاست. او درد
هجرت دارد و وطنی برای خود نمی‌یابد که در آن با
آرامش سکنی گزیند:

أدله الدهر لا مال و لا سکن
فتی تزید علی أنفاسه المحن
إذا سعی فجمع الأرض قبلته
و إن أقام فلا أهل و لا وطن
مهاجر بین أقطار الأسی أبدا

بین النجوم أناسٌ قد رفعتموه

إلی السماء فسدوا بابَ أرزاقی

و کنتُ نوحَ سفین أنشئتُ حرما

للعالمین فجازونی باغراقی

یا أمه جهلتنی وهی عالمه

أن الكواكب من نوری وإشراقی

(همان: ۳۱۶)

ترجمه: «بین ستارگان مردمانی هستند که آنها را
به آسمان بالا بردید. پس در روزی مرا بستید. من
نوح ناخدا هستم که حرمی را برای جهانیان ساختم،
اما با غرق کردنم مرا مجازات نمودند. ای امتی که به
من نسبت جهالت دادید درحالی‌که می‌دانید ستارگان
از من، نور و روشنایی گرفته‌اند».

او در فخر و مباهات به خویشستن چنان پیش
می‌رود که خود را نوح ناخدای همگان برمی‌شمرد و
چون خورشید می‌داند که فروغ ستارگان از روشنایی
اوست و سرانجام نتیجه می‌گیرد صبر برایش بهتر
است:

إذا عظمتُ بأساء عیشی و محنتی

فصبری علی البأساء أقوى و أعظم

(رضوان، ۲۰۰۵: ۳۳۶)

ترجمه: «وقتی مصیبت زندگی و درد و رنج
بزرگ شود پس صبرم بر این مصیبت قوی‌تر و
بزرگ‌تر است».

غربت و آوارگی از مکان

فرهنگ مقوله‌ای است که در تقابل با طبیعت قرار
دارد. در فرهنگ دسته‌بندی و تمایزاتی هست که در
طبیعت نیست. در طبیعت هر چیزی جایگاه خود را
دارد و ارزش آن محفوظ است. حیوانات تجسم

كَأَنَّهُ بَدَّ الْأَرْزَاءَ .. مُرْتَهَنُ

(رضوان، ۲۰۰۵: ۳۱۹)

ترجمه: «روزگار او را بدون پول و جای سکونت، خوار و ذلیل کرد. جوانی که رنج و سختی بر جاننش فرونی یافت. وقتی حرکت کند تمام زمین قبله اوست و اگر اقامت گزیند نه خانواده‌ای دارد و نه وطنی، همیشه بین سرزمین‌های درد و اندوه در هجرت است، گویی چون گرویی در دست مصیبت‌هاست» و نیز می‌سراید:

ليس لي من حبيب في ربوعكم

إلا الحبيبين: أقالمي و أوراقي

(رضوان، ۲۰۰۵: ۳۱۶)

ترجمه: «در سرزمین شما من دوستی ندارم جز دو محبوب که قلم‌ها و برگه‌های من است».

در همه این اشعار، پناه بردن شاعر جاهلی به حیوانات و صحرا و روی آوردن صعلوک مصری به قلم و کاغذ در میان تنهایی، هر دو مصداقی از غربت و آوارگی است.

گرچه از لابه‌لای اشعار، اندیشه شاعر مصری را با نگاه صعلوکان جاهلی نزدیک دانسته‌ایم، اما با توجه به حضورش در عصر معاصر و قرار گرفتن در محیطی متفاوت از عصرهای گذشته، نوع تعامل او با شرایط و گاه جامعه اطرافش از تمایزاتی برخوردار بوده است. وی از آن دسته صعالیکی نیست که برای رهایی از فقر، کار اساسی انجام داده باشد. او را نمی‌توان تا حد زیاد با صعالیکی شجاع و توانمند نوع دوم که عروه در معلقه‌اش بازگو می‌کند مشابه

ساخت. عبدالحمید به جهت ضعف اراده به مصرف مواد مخدر روی آورد. سعی می‌کرد با این کار سرخوردگی‌ها و محرومیت‌های گذشته‌اش را جبران کند (عثمان، بی‌تا: ۱۷). گویی صعالیکی جاهلی که از اهلسان طردشده بودند، به حیوانات صحرا پناه می‌آوردند و شاعر که خود را رانده‌شده می‌دید به مصرف مواد مخدر پناه آورد... این مواد پایان کار او را به زندان و سپس تیمارستان کشانید. هر شیء و پولی که به دست می‌آورد، برای مواد مخدر خرج می‌کرد. رفتن شاعر به زندان به‌اضافه عدم داشتن صلاحیت و شایستگی‌های علمی دو مانع شد که شاعر نتواند یک کار مناسبی پیدا کند. او با ظاهری نه‌چندان آراسته و لباس‌های کهنه و اعتیادش مورد اعتماد کسی واقع نشد و کسی بر توانایی او بر کار و عمل، حسن ظن نداشت (النقاش، ۱۹۹۸: ۲۸۸-۲۸۷). شاعر برای اینکه تهمت معتاد بودن را از خود براند در قالب اشعاری جسورانه بر سنن دینی پا می‌نهند. او در این ابیات از مصرف مواد مخدر و مست‌کننده به هم‌پیماله‌اش می‌گوید:

هات المدام فدين الله تيسير

وأسعد الناس مخدور ومخمور

هات المدام ولا تعرض لمرتبتی

مهما غلا العيش لم تغل القوارير

(رضوان، ۲۰۰۵: ۲۶۸)

ترجمه: «شراب را بده که دین خدا آسان است و سعادت‌مندترین مردم فرد معتاد و خمار است. شراب را بده و با نواز شگر من مخالفت نوز، وقتی زندگی گران شود شیشه شراب گران نمی‌شود».

نداشتن جایگاه اجتماعی و ارتباط فردی در

- عدم یافتن جایگاه مناسب بین ادیبان دیگر و حیات ادبی در پیاده‌روها و قهوه‌خانه‌ها و اعتیاد به مواد مخدر او را به تنبلی و از دست دادن احترام در بین همگنانش محکوم کرد، اما شعر او این سستی و البته پیچیدگی را در خود نداشت.

- ناگفته نماند که نگاه وی به وضع سیاست در جامعه با کم‌تحرکی همراه بوده و زبان سخریه و هجو به‌عنوان سلاحی برای تسکین درد و ابزار نارضایتی به‌کار رفته است. مجموعه این عوامل عبدالحمید را در جرگه صعلوکان قرار می‌دهد و به حتم دلیل این نام‌گذاری را توجیه خواهد کرد.

منابع

قرآن الکریم.

- ابن فارس، احمد (۱۹۹۱). معجم مقاییس اللغة. المجلد الثالث. الطبعه الاولى. بیروت: دارالجلیل.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۹۹۰). لسان العرب. الطبعه الاولى. بیروت: دارالصادر.
- الجعیدی، النابیغه (۱۹۶۴). الشعر النابیغه الجعیدی. دمشق: المکتب الاسلامی.
- حفنی، عبدالحلیم (۱۹۸۷). شعر الصعالیک منهجه وخصائصه. القاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب.
- الخشروم، عبدالرزاق (۱۹۸۲). الغر به فی الشعر الجاهلی. دمشق: اتحاد الکتاب العرب.
- خلیف، یوسف (۱۹۵۹). الشعراء الصعالیک فی العصر الجاهلی. القاهره: دارالمعارف.
- رضوان، فتیح (۱۹۶۷). عصر و رجال. مکتبه الانجلو.
- رضوان، محمد (۲۰۰۵). الصعلوک الساخر و شعره

زندگی مدرن شهری که برآمده از فقر مادی و به سبب عدم قانون‌گذاری‌های صحیح است، باعث عدم شخصیت‌سازنده و مفید برای شاعر شد. در جامعه‌ای جدید که حیات افراد بیش‌ازپیش منوط زندگی جمعی است و نوع تعاملات اقتصادی و فرهنگی و سیاسی به شخصیت‌سازنده فرد بستگی دارد که تنها قدرت فکری برای برون‌رفت از شرایط ناگوار مثمر ثمر بوده است، ولی در جامعه قبیله‌ای گذشته که اقتصاد ساده و ارتباطات پیچیده نبوده، سنت و عرف معیارهایی را تعیین می‌کرد که متضمن بی‌عدالتی و در خدمت منافع زور و زر بود و استقامت و قدرت جسمی برای خارج شدن از این تنگنا به کار گرفته می‌شد.

بحث و نتیجه‌گیری

با بررسی زندگی و اشعار عبدالحمید الدیب و نگاه ناقدان به وی این حقیقت آشکار می‌شود که:

- مفاهیم و اندیشه صعلوکان در دوره‌های مختلف تا حدودی نزدیکی و همسانی با یکدیگر دارند و بررسی حیات ادبی عبدالحمید الدیب با نگاه به مؤلفه‌های شعر صعالیک گذشته این همخوانی را اثبات می‌کند.

- بیان تمرد و شکایت بر محرومیت مادی و اجتماعی، فراخوانی مرگ و آزادگی، روحیه بخشش و کمک‌رسانی و از سویی فخر به خویشتن و غربت و تبعید که جملگی با لحنی طنزآمیز و گاه هجوی تند همراه شده، این شاعر مصری را به وادی صعلوکان کشانیده است. البته وی برای بهبود شرایط گام بزرگی برنداشت.

- المجهول. القاهرة: دارالكتاب العربی.
الرملى، فتحى (۱۹۴۴). عبد الحمید الادیب حیاته و شعره. القاهرة: مطبعة وادی الملوك.
رومیة، وهب احمد (۱۴۱۶). شعرنا القدییم و التقدی الجدیید. الكويت: عالم المعرفة.
شاکر، علی ذوالفقار (۱۹۸۴). دیوان تأبط شرراً و اخباره. الطبعة الأولى. بیروت: دارالغرب الإسلامی.
الشنفری، عمرو بن مالک (۱۹۹۶). دیوان. جمعه و شرحه امیل بدیل یعقوب. الطبعة الثانية. بیروت: دارالكتاب العربی.
عثمان، عبدالرحمن (لا تا). الشاعر البائس عبد الحمید
- الادیب. القاهرة: دارالعرویه.
مروة، محمدرضا (۱۳۶۸). الصعالیك فی العصر الجاهلی - أخر بارهم و أشعارهم - دارالکتب العلمیه.
الذقاش، ر جاء (۱۹۹۸). عباقره و مجانین. القاهرة: الهیئة المصریه العامه للکتاب.
نورالدین، حسن جعفر (۱۴۲۸). موسوعه الشعراء الصعالیك. الجزء الثاني. رشاد برس.
الورد، عروه (۱۹۹۸). دیوان. شرح اسماء ابوبکر محمد. لبنان: دارالکتب العلمیه.
هاشم لو، محمدرضا (۱۳۸۳). بررسی و نقد اشعار صعالیك. گیلان: نشر دانشگاه.

